

The model of measuring the state of International Order and the hegemonic position of USA

Alireza Khosravi¹ 

Received: 2024-02-28

Revised: 2024-08-26

Accepted: 2025-04-14

Available Online: 2026-03-18

How to cite this article:

Khosravi, Alireza (2025). The model of measuring the state of International Order and the hegemonic position of USA, Iranian Research Letter of International Politics, 14 (01), 56 - 79 .(in Persian with English abstract)

<https://doi.org/10.22067/irlip.2025.87056.1504>

INTRODUCTION

Theoretical debates about the international order and its situation on the one hand, as well as the formation of strategic debates about the position of the United States of America in the hegemonic order and its consequences on various actors are one of the main and of course the most ambiguous debates in recent years in The scientific, media and policy fields, which of course has led to the production of numerous articles and research works as well as different and contradictory analyzes of American hegemony and the state of the international order in the context of different views and theories. A question that is aimed at this key issue can be asked is, whether the United States of America still has the ability and will to play a role as a hegemonic position? How and with what indicators can the hegemonic position of America be evaluated and judged in the international arena?

Theoretical framework

In order to achieve the desired model, an attempt has been made to recognize the hegemonic meaning of three types of order based on authority by using the paradigm of rules and types of speech acts mentioned in onof approach. Then, to complete the model, mainstream theories based on the anarchy paradigm, which is rooted in Hobbes's perspective, are cited, and in total, the types of variables that shape the hegemonic position measurement model are drawn in the form of a diagram, and the measurement indicators of each are also calculated.

Relative superiority, national will and international acceptance are the three main variables derived from the position of the hegemon, whose measurement has been taken into consideration by focusing on the operational definition and some of its important indicators according to the presented model. economic indicators of the hegemon and its ratio with competitors; America's internal stability; America's military power rating and America's soft power rating are some of the most important indicators.

1. Associate professor of International Relations, faculty of law & political science, University of Tehran, Iran. Email: ali.khosravi@ut.ac.ir



Methodology

As mentioned, the attempt to provide an estimating model and then measure the state of American hegemony using valid international data and citations in the context of the presented model is the main focus of this article. From this point of view, it can be stated that theoretical modeling and then checking the desired indicators under each of the variables of the model with reference to the available statistics and citations is considered as the methodological basis of this article. For more validity in measuring and estimating the position of hegemony, the trend of change in the indicators measured for the rival countries of America in a period of time from the past to the present and then the estimation of the future has been taken into consideration.

Discussion and findings

Based on reliable information and data, it can be stated that although the United States has relative superiority over its competitors based on some hegemonic indicators, especially in the economic, military and technological dimensions, and still has the hegemonic capabilities, but its hegemonic position in generally is definitely on the decline compared to the past and compared to the competitors. However, the current trends and the drawn perspectives for the coming years and decades indicate many ambiguities and uncertainties regarding the international order.

conclusion

In a broad view, it can be pointed out that it is very difficult to present a clear estimate and image with relative certainty about the future of the international order based on the existing theories, and this makes the observers away from a linear and one-sided view and emphasizing the attitude network and non-linear in the form of scenario analysis encourages. The upcoming uncertainties are rooted in international macro-events and trends in various military-security, commercial-economic and political fields, as well as the approach and future actions of major powers such as the United States, China, Russia and European countries. They require research efforts as well as the use of expert opinions. However, the measured indicators based on the model presented in this article confirm the definite decline of American hegemony compared to the past; But whether this decline will mean the end of hegemony and the formation of new orders or not is related to several drivers. The United States of America can return to its former position of hegemony with smart actions. This is an issue that cannot be judged with certainty. From this point of view, one should be careful so that the image that is formed now based on the decline of American hegemony and the transition period based on real data, is not considered definitive, because the future image may necessarily be different to today's reality! Understanding this importance can bring a greater contribution to countries such as the Islamic Republic of Iran in shaping and benefiting from the future international order.

Key words: International order, Hegemonic position, American hegemony, Assessment criteria, Assessment model

پژوهشنامه ایرانی
سیاست بین الملل
دوره ۱۴، شماره یک
شماره پیاپی ۲۷
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوره انتشار: دو فصلنامه
شاپا چاپی: ۲۳۲۲-۳۴۷۲
شاپا الکترونیک: ۲۷۱۷-۳۴۰۲

doi 10.22067/irlip.2025.87056.1504

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۶/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۲۵

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۷



مدل سنجش و برآورد وضعیت نظم بین الملل و موقعیت هژمونی آمریکا

علیرضا خسروی^{id}

چکیده

بحث پیرامون آینده نظم و سناریوهای احتمالی آن متکی بر این پیشفرض است که امکان تغییر در نظم هژمونیک با محوریت ایالات متحده آمریکا وجود دارد. پرسشی که معطوف به این مسأله کلیدی قابل طرح است اینکه، چگونه و با چه شاخص‌هایی می‌توان موقعیت هژمونی آمریکا را در عرصه بین‌المللی ارزیابی و مورد سنجش و قضاوت قرار داد؟ تلاش برای ارائه یک مدل برآوردی با ابتنای بر نظریات مختلف نظم بین‌المللی و نه یک نظریه یا منظر خاص و سپس سنجش وضعیت هژمونی آمریکا در دو رویکرد مقایسه‌ای مکمل با استفاده از داده‌ها و استنادات معتبر بین‌المللی در ظرف مدل ارائه شده، محور اصلی مباحث این مقاله است. یافته‌های حاصله مبتنی بر مدل ارائه شده ذیل سه محور برتری نسبی، اراده ملی و پذیرش بین‌المللی موید آن است که آمریکا در برخی شاخص‌های هژمونی بویژه در ابعاد اقتصادی، نظامی و تکنولوژیکی از برتری نسبی قابل ملاحظه‌ای از رقبای برخوردار بوده و کماکان قابلیت‌های هژمون را دارد، اما جایگاه هژمونی آن در مولفه‌هایی از مدل معطوف به ثبات سیاسی و شاخص‌های شکنندگی و بویژه اراده ملی است قطعاً نسبت به گذشته در مسیر افول است. با این حال روندهای کنونی و چشم اندازهای ترسیم شده برای سال‌ها و دهه‌های آتی بیانگر ابهامات و عدم قطعیت‌های متعددی در خصوص نظم بین‌المللی است که نیازمند توجه به آینده‌های بدیل نظم و نه یک آینده مشخص است.

واژگان کلیدی: نظم بین الملل، موقعیت هژمونیک، هژمونی آمریکا، معیارهای سنجش، مدل سنجش

۱. مقدمه

امپریالیسم، قویتریندولت، امپراطوری، رهبری، سلطه، پیشوایی، اقتدارعالیه، و قدرت فائقه از جمله مفاهیم همپیوند و تعابیر مرتبط با مفهوم هژمونی است که توسط نظریه‌پردازان مختلف استفاده شده است (Wallenstein, 1984; Kindelberger, 1986). هرچند پیدایش مفهوم هژمونی عمدتاً با ادبیات مارکسیستی و چپ روابط بین‌الملل گره خورده است، از دهه ۱۹۶۰ نظریه‌پردازان سیستمی و از دهه ۱۹۷۰ نظریه‌پردازان لیبرال ذیل وابستگی متقابل پیچیده و نهادگرایی نئولیبرال نیز به آن اشاره کرده‌اند. نفوذ قدرت بزرگ بر بازیگران دیگر؛ عدم توازن یا نامتقارنی شدید میان یک قدرت از سایر قدرت‌ها با قابلیت تحمیل اراده بر دیگران در حوزه‌های مختلف موضوعی؛ قدرت برتر جهانی با نقش‌هدایت‌گر و تنظیم‌کننده؛ بازیگری با توان نوآوری و حرکت به جلو در جهت ارتقای مصلحت عمومی؛ و امپریالیست در لباسی نو از جمله تعاریفی است که از سوی برخی از صاحب‌نظران در توصیف هژمون ارائه شده است (karami, 2006, p. 2-5). فارغ از بحث مفهومی و نظری، هژمون و قضاوت‌های مختلف پیرامون مصداق آن از مباحث رایج در ادبیات علمی بین‌المللی و حتی افکار عمومی و رسانه‌ها در سال‌های اخیر بوده که البته با آغاز همه‌گیری کرونا و نیز جنگ اکرین مورد توجه ویژه قرار گرفته است.

با فروپاشی شوروی و پایان نظم دوقطبی، مفهوم هژمونی و ضرورت حفظ موقعیت هژمونی آمریکا علاوه بر ادبیات رایج در دانش روابط بین‌الملل؛ در متون راهبردی و اسناد بالادستی ایالات متحده و موسسات پژوهشی و اندیشکده‌های آن نیز به مفهومی کلیدی و مورد اجماع مبدل می‌شود؛ به‌گونه‌ای که میتوان این برجستگی را هم در آثار علمی منتشر شده از سوی افرادی نظیر فوکویاما در کتاب «پایان تاریخ» که به نوعی سرمست از پیروزی مکتبی، توجیه ماهوی و ایدئولوژیک نظم هژمونیک مبتنی بر لیبرال دموکراسی به رهبری آمریکا را در رویکردی آکادمیک انجام داده‌اند؛ و نیز در تجلی هژمونی آمریکا در قالب دکترین‌هایی نظیر نظم نوین جهانی در دوره بوش پدر و نومحافظه‌کاران آمریکایی در سطح سیاست‌گذاری مشاهده نمود.

کنشگری نظامی ایالات متحده مبتنی بر این برداشت از نظم و جایگاه آمریکا، اگرچه در ابتدا این کشور را بر چالشگران یا دولت‌های تهدیدگر برتری می‌داد؛ اما در مراحل بعدی و در تحقق دولت‌سازی ناکام گذاشت و به این ترتیب هزینه‌های مالی و جانی جنگ در ابعاد مختلف امکان تداوم آن رویکردها را از آمریکا سلب نمود؛ به‌گونه‌ای که از سال‌های پایانی دوره دوم حکومت نومحافظه‌کاران آمریکایی و اوایل دولت اوپاما وقوع بحران‌های مالی و اقتصادی به مسأله‌های جدی در آمریکا مبدل می‌شود.

ریچارد هاس رئیس اندیشکده شورای روابط خارجی در توصیف وضعیت آمریکا در آن دوران در مصاحبه‌ای، پیرامون کتاب خود با عنوان «سیاست خارجی از درون آغاز می‌شود» می‌گوید (Haass, 2013):

«باور به اینکه سیاست خارجی از درون آغاز می‌شود برای شخصی مثل من که برای تقریباً چهار دهه در پایه ریزی سیاست خارجی آمریکا تأثیرگذار بوده است، نوعی سنتشکنی است. ما از آغوش یک بحران به آغوش بحران دیگری می‌رویم. اگر کاره‌د فمندی انجام نشود، مسئله‌ای که باقی می‌ماند اینکه چه زمان بحران اقتصادی عظیمی به وقوع می‌پیوندد. سیستم سیاسی قفل شده و قربانی تضادی بیسابقه شده است. چیزی که در اینجا چندان روشن نیست این است که چه کسی از منافع ملی حمایت می‌کند!»

هاس، ریشه مشکلات را به رویکرد سیاست خارجی آمریکا در زمان نومحافظه کاران و چگونگی ایفای نقش هژمونی و رهبری جهانی آمریکا در این دوره نسبت می‌دهد (Haass, 2013) که در مجموع تداوم چنین نقشی را با دشواری‌های عدیده‌ای مواجه کرده است.

دشواری و پیچیدگی مذکور در ایفای نقش هژمونی جهانی آمریکا را به شکل صریح‌تری می‌توان در اسناد بالادستی ایالات متحده آمریکا نظیر سند امنیت ملی این کشور نیز مشاهده نمود. جالب اینکه از پایان دوره بوش پسر به این سو، سنگینی پذیرش نقش و مسئولیت رهبری آمریکا در جهان فارغ از اینکه اوبامای دموکرات، ترامپ جمهوریخواه و دوباره بایدن دموکرات رئیس جمهور باشد، مشهود است. اوباما در مقدمه دومین سند امنیت ملی آمریکا در دوران ریاست جمهوری خود ضمن تصریح بر ضرورت ایفای نقش رهبری آمریکا در جهان به صراحت بر ضرورت و ناگزیر بودن اتخاذ «صبراستراتژیک» تأکید می‌کند (The White House, 2015) و خلف او که خود را جزء منتقدان اصلی اوباما و سیاست دموکرات‌ها می‌داند نیز بر سیاست «نخست آمریکا» اصرار می‌ورزد. (The White House, 2017)، و بایدن در همان ماه‌های نخست ریاست جمهوری خود سراسیمه نیروهای نظامی آمریکا را در ادامه سیاست‌های اسلاف خویش از افغانستان تحت سلطه طالبان بیرون میکشد. این تشابه ماهوی در رویکرد سیاست خارجی در عین تعارضات شدید سیاسی میان احزاب آمریکایی که نمود آنرا می‌توان در استراتژی «موازنه از راه دور»^۱ مشاهده نمود؛ نقطه عزیمتی است که اهمیت بحث پیرامون نظم بین‌الملل و آینده هژمونی آمریکا را دوچندان می‌سازد.

تردیدی وجود ندارد که از دهه‌های گذشته تاکنون ایالات متحده آمریکا در موقعیت هژمونی و با ایدئولوژی لیبرالیسم و اقتصاد مبتنی بر تجارت آزاد بر پویایی‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و نیز جهتگیری‌های اصلی بازیگران و نظم بین‌المللی اثرگذار بوده است، اما آنچه که در متن مناظرات متعدد شکل گرفته در میادین علمی، رسانه‌ای و سیاست‌گذاری ابهامات زیادی را در داخل و خارج برانگیخته است، تحلیل‌های متفاوت و متناقض از هژمونی آمریکا در حال و آینده است؛ به گونه‌ای که تحلیلگران مختلف با استناد به دلایلی به رد یا بالعکس تأیید قدرت بلامنازع آمریکا در حال و آینده نظام بین‌الملل پرداخته‌اند. برخی با استناد به قدرت دولت‌های چالشگر از دوره گذار در نظم بین‌الملل سخن گفته و برخی حتی نوع نظم آتی را در قالب نظم چند قطبی و موازنه‌ای توصیف و ترسیم نموده‌اند. بنابراین پرسشی که معطوف به این مسأله کلیدی قابل طرح است و پاسخ قابل اتکا به آن می‌تواند در سیاست‌گذاری‌های کلان کشورها و تنظیم کنش‌های آنان نقش تعیین کننده ایفا نماید اینکه، آیا ایالات متحده آمریکا کماکان از توان و اراده ایفای نقش در موقعیت هژمونیک برخوردار است؟ چگونه و با چه شاخص‌هایی می‌توان موقعیت هژمونی آمریکا را در عرصه بین‌المللی ارزیابی و مورد قضاوت قرار داد؟

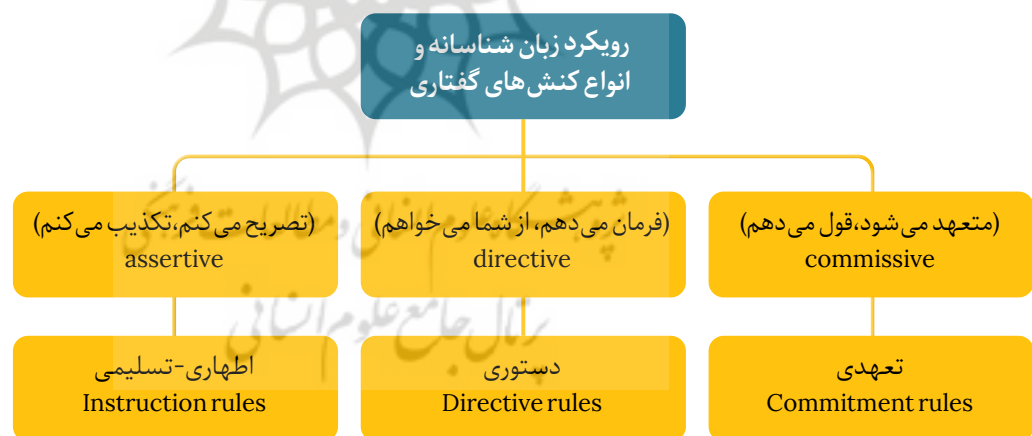
۲. چارچوب نظری

فارغ از تعاریف متعدد و متفاوت، هژمونی در مجموعه متون رایج در روابط بین‌الملل و بطور خاص در الگوواره غالب مفهومی مترادف با نظم سلسله مراتبی تعریف می‌شود که مبتنی بر آن یک دولت در ابعاد مختلف

قدرت از سایر بازیگران فاصله محسوسی و چشمگیری پیدا می کند (Krasner, 1985: 10-13; Gilpin, 1987: 65-80). این برداشت از هژمونی با ابتدای بر اندیشه هابز و بر پایه جفت متضاد آنارشی در برابر اقتدار و تجلی آن در تمایز میان نظم سیاسی داخلی با روابط بین دولت ها در عرصه بین المللی شناخته می شود که به صورت غیرمستقیم از رابطهای خاص میان فرادست و فرودست برپایه جریان یا تفوق نوعی قاعده و شیوه حکمرانی حکایت می کند (Onuf, 1989: 170). چنانچه برای قاعده دو بعد کارکردی شامل: توصیفی از مجموعه ای از اقدامات مشخص توسط گروهی خاص از افراد؛ و شاخصی برای نشان دادن اینکه آیا آن اقدامات خاص؛ ضروری، ممنوع یا مجاز هستند یا خیر؟ قائل شویم؛ آنگاه، معطوف به ساختار زبان و به عنوانیک گزاره زبانی، سه نوع کنش گفتاری قابل شناسایی است که می تواند در قالب سه نوع قاعده برای تعیین سه نوع نظم مبتنی بر اقتدار بازشناسی شود. نمودار زیر این روابط را نشان می دهد:

به بیانی دیگر، با ارجاع به الگوواره قواعد می توان دیدگاه های مختلف و البته متضاد مطرح شده از سوی صاحب نظران و محققان رشته روابط بین الملل پیرامون مفهوم ساختار سلسله مراتبی نظام بین الملل در متن سیستم آنارشیک را تنقیح و در این دستگاه تحلیلی، مرزهای باریک میان انواع نظم را مبتنی بر انواع قواعد به شرح نمودار زیر بازتعریف و تبیین نمود:

شکل ۱. انواع کنش های گفتاری با ابتدای بر رویکرد زبان شناسانه

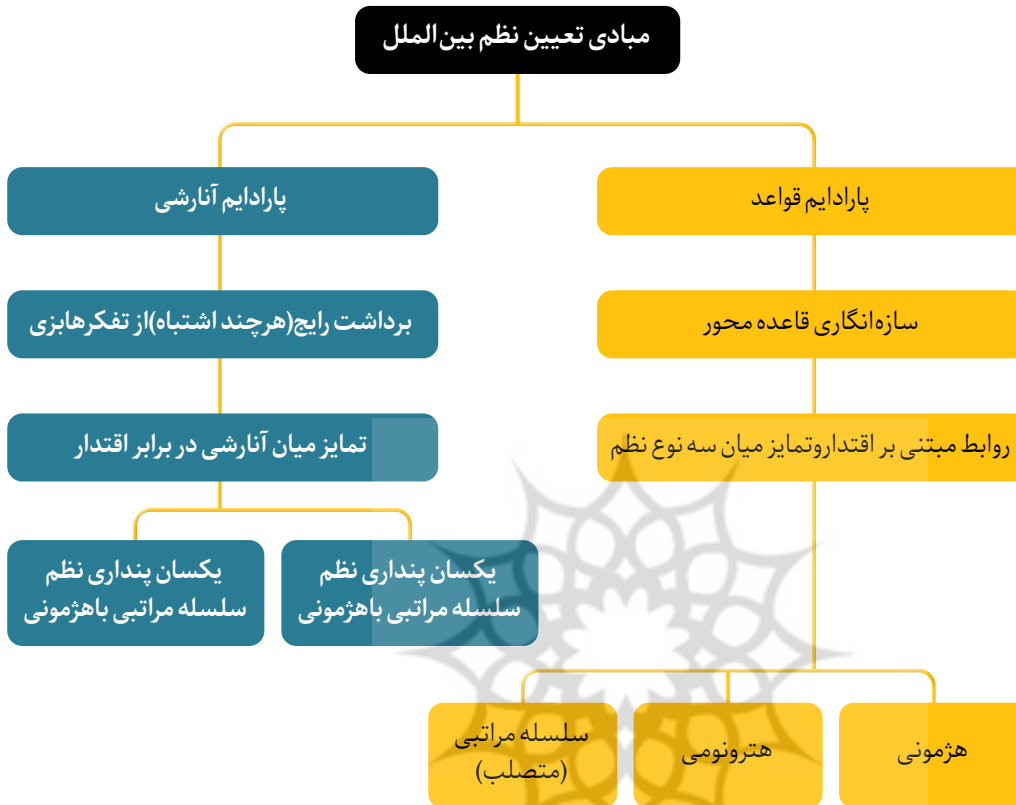


منبع: نگارنده مقاله با اقتباس از Onuf, ۱۹۸۹

با توجه به نمودار فوق، درحالی که در جریان اصلی در روابط بین الملل، نظم هژمونیک در تعارض با ساختار آنارشیک و معطوف به اقتدار در نظام بین الملل تعریف می شود؛ در الگوواره قواعد با فرض ساختار سلسله مراتبی سه نوع نظم متمایز شناسایی می شود که یکی از آن ها هژمونی است.

در نظم سلسله مراتبی متصلب مبتنی بر قاعده دستوری، کشورهای پیرو حق عدول از مرام و محدوده های تعیین شده توسط واحد برتر را در سیاست خارجی و داخلی ندارند. نبود حق رسمی برای دولت های پیرو از هر نوع عدم تبعیت و عقب نشینی از قواعد تعیین شده دولت برتر، و نیز برخورد اقتدارآمیز با دولت خاطی؛ نمودی برجسته از ماهیت یک نظم بین المللی سلسله مراتبی با مشخصه تفوق قاعده دستوری از جنس

شکل ۲. مبادی تعیین نظم بین الملل



منبع: نگارنده مقاله با اقتباس از Onuf, ۱۹۸۹

نظم یکسویه و متصلب است؛^۱ این درحالی است که پذیرش «دولت بودگی حقوقی»^۲ (Jackson, ۱۹۸۷) و مختصات آن نظیر حق حاکمیت و اراده سیاسی در روابط میان دولت‌ها، برسازندهی نظم سلسله مراتبی از نوع هترونومی^۳ است که از مختصات آن عدم اجبار مستقیم دولت‌های ضعیف در الحاق به رژیم‌ها و مبتنی بر روابط مبادله‌ای و رسمیت شناختن حقوق مالکانه است. به بیانی صریح تر، اگرچه این رژیم‌ها توسط قدرت‌ها و رویکردهای مورد نظر آن‌ها شکل می‌گیرند اما کشورهای دیگر اجبار مستقیمی در پیوستن

۱. برای تبیین بهتر این الگوواره و تفاوت‌های میان انواع سیستم‌های دارای رابطه بالا به پایین از دو مثال شامل رابطه میان شوروی سابق با اروپای شرقی و نیز رابطه شمال- جنوب استفاده می‌کند. رهبران شوروی سابق از طریق فرامین درون حزبی، کشورهای هم پیمان خود در اروپای شرقی را مجبور به انطباق با سیاست‌های خود می‌کردند؛ حال آنکه کشورهای شمال به ندرت مستقیماً کشورهای جنوب را در اتخاذ سیاست‌های بازار آزاد و رویکردهای سیاست داخلی منطبق با سیاست‌های لیبرالیسم تحت فشار قرار می‌دادند، لیکن بگونه ای رفتار می‌کردند که کشورهای جنوب می‌دانستند که دریافت کمک یا داشتن رابطه با کشورهای شمال مشروط به تطبیق خود با سیاست‌های لیبرالی است. انف وضعیت نخست را در تشابه با نظام طبقاتی فئودالیسم و رابطه ارباب رعیتی منطبق با حاکمیت قاعده دستوری در ساختار سلسله مراتبی و نمونه دوم را منطبق با قاعده تعهدی و در قالب سیستم‌هترونومی معرفی می‌کند (Onuf & Klink, 1989).

2. "juridical statehood"

3. heteronomy

و پذیرش اصول لیبرالی آن ندارند. آنچه که در اینجا موضوعیت دارد اینکه کشورهای ضعیف بواسطه فقر و نیاز شدید به حمایت مالی و سیاسی از دولت‌های قوی چاره‌ای جز پیوستن به سازوکارهای مورد نظر دولت‌های قوی و انجام اصلاحات ساختاری در داخل و در سیاست خارجی برای تطبیق ندارند.

در این میان وقتی بحث از هژمونی می‌شود، اگرچه گرایش بیشتر به سمت قواعد تعلیمی است اما منحصر و محدود به آن نیست. لذا هژمونی را میتوان نوعی نظم موجه که نقش حمایت‌کننده و توجیه‌کننده قواعد دیگر و دو نظم سلسله مراتبی متصلب و هترونومی را برعهده دارد؛ به حساب آورد. این معنا را میتوان در برداشت گرامشینیها از هژمونی در موضعی انتقادی نیز مشاهده کرد. در این دیدگاه هژمونی گونه‌ای از رهبری فکری و اخلاقی است که نمایندگان قدرت همواره برای پنهان ساختن فقدان اجماع، اصول اخلاقی والایی را برای توجیه کاربرد زور مطرح می‌کنند و ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی خود را به‌عنوان هنجارهای متعارف رفتار سیاسی جا زده و جهان‌بینی و فلسفه خود را به فلسفه توده مردم و یا «عقل متعارف» تبدیل می‌کنند. در این برداشت، قدرت واقعی نظام حکومتی در خشونت طبقه حاکم یا قدرت اجبار نهفته نیست، بلکه در این است که حکومت شوندگان «مفهومی از جهان» را که به صورت عقلانی توسط طبقه حاکم عرضه شده است را پذیرفته اند. ردیابی این دیدگاه هم‌چنین می‌تواند ما را به برداشت‌های گفتمانی که فوکو در پسا‌ساختارگرایی مورد توجه قرار می‌دهد رهنمون سازد؛ به‌گونه‌ای که جامعه با پذیرش گفتمان مورد نظر حاکمان مورد نظر به صورت خودبخودی به تداوم قدرت او مشروعیت می‌دهد. به هر ترتیب، در نظم هژمونیک این‌گونه تصریح یا پنداشته می‌شود که نه دولت برتر و نه دولت‌های ضعیف هیچ‌یک جایگزین بهتری را که تأمین‌کننده منافع همگان باشد سراغ ندارند یا مضرات نظم جایگزین را به مراتب بیشتر از فواید آن می‌دانند و لذا همه از نظم رضایت دارند.

مفهوم کلیدی در این نوع نظم واژه مسئولیت است که به نوعی همان رابطه هترونومی را به صورتی نظمی منعطف و طبیعی بازتولید می‌کند. باوجود این، رویکرد مبتنی بر سازه‌انگاری قاعده محور به نظم که به صورت خاص در دیدگاه انف قابل ردیابی است با وام گرفتن از تفکر آلمانی از هگل تا وبر در خصوص چگونگی جامعه سیاسی بر این پیش فرض تصریح می‌کند که روابط بین دولت‌ها همواره مبتنی بر رابطه مافوق و تابع است (Onuf, 1989:150). این پیش فرض اگرچه با واقعیات جامعه سیاسی در طول تاریخ سازگار است، اما پیچیدگی موجود در ترسیم انواع نظم‌ها مبتنی بر نوع روابط میان واحدها در عرصه بین‌المللی را نادیده می‌گیرد و امکان فهم دقیق‌تر از ماهیت نظم و انواع آنرا در سطح بین‌المللی ندارد. مشکل اصلی زیرسؤال رفتن پیش فرض انف مبنی بر روابط مافوق-تابع، فرادست-فرو دست یا فرمانده-فرمانبر در انواع متصور از روابط میان دولت‌ها است بگونه‌ای که علاوه بر نظم مافوق-تابع اشکال دیگری از نظم بین‌الملل را موضوعیت می‌بخشد که با اقتضائات نظم هژمونیک متفاوتند. بر این اساس باید علاوه بر ماهیت سلسله مراتبی نظم هژمونیک، به ویژگی‌های دیگر آن نیز توجه نمود تا امکان شناسایی دقیق‌تر آن فراهم شود.

پیدایش هژمون یا تجلی موقعیت هژمونیک مستلزم پیش‌شرطها و تحقق اقتضائاتی است که از جمله آن می‌توان به برتری نسبی و ملموس در عرصه‌های اقتصادی، نظامی، فرهنگی، ایدئولوژیک، اجتماعی و سیاسی؛ اراده ملی (قدرت داخلی پشتیبان اعمال خارجی)، و پذیرش بین‌المللی (ایجاد چارچوبها، نهادها و

ساختارهایی است که دیگران در آن مشارکت و هنجارها و قواعد رفتاری را تدوین کنند) اشاره نمود. برخی نیز لازمه کسب برتری نسبی جهت ایفای نقش هژمون را علاوه بر قدرت نظامی، کنترل بر چهار مجموعه از منابع عمده اقتصادی شامل: مواد خام، منابع سرمایه، بازار و برتری بی رقیب در تولید کالاهای با ارزش می دانند. در واقع، محیط رقابتی، دولت‌های رقیب را ترغیب می‌کند تا توانایی‌های خود را از طریق دستیابی به منابع برای تأمین منافع ملی خود به حداکثر برسانند. تاریخ طولانی جنگ‌ها و خشونت‌ها ریشه در همین رقابت بر سر کسب و تسلط بر منابع محدود دارد که منجر به تغییرات در نظم جهانی شده است. (Tellis, 2019)

از طرفی دیگر، از مختصات یک دولت هژمون توان او در رژیم سازی و تولید کالاهای عمومی است بگونه‌ای که بواسطه در دسترس بودن، منافی را برای همگان ایجاد می‌کند. چنین کارکردی البته در درون خود می‌تواند دچار یک تناقض شود، بگونه‌ای که کارکرد مورد انتظار از هژمونی می‌تواند زمینه را برای بهره مندی و تقویت رقبا و در نتیجه امکان افول جایگاه دولت هژمون در آینده فراهم نماید. این تناقض همان معمای است که اقتصاددانان آن را با اصطلاح «سواری مجانی» تحلیل می‌کنند؛ یعنی استفاده برخی بازیگران از کالاها بدون آنکه سهمی در تولید آن داشته باشند: «چرا وقتی می‌توان بدون هزینه به کالا دست یافت پاید هزینه‌های تهیه آن را به عهده گرفت» (karami, 2006, p. 2-5).

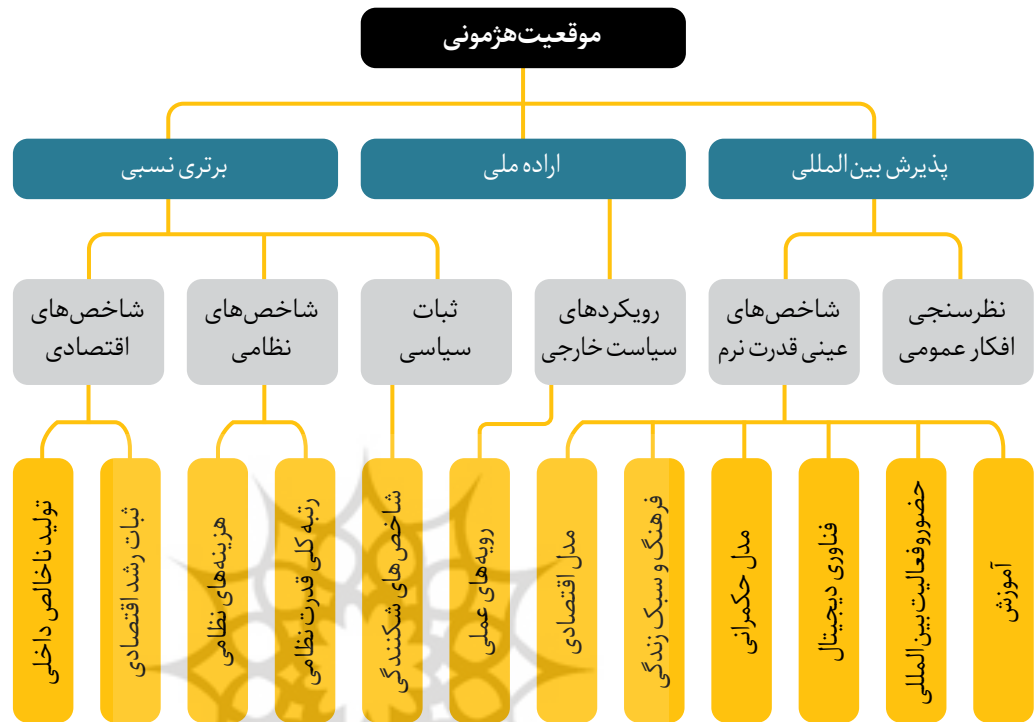
با وجود این به نظر می‌رسد ماهیت قهری قدرت سخت و شاخص‌های مختلف آن و نیز ماهیت مشارکتی قدرت نرم هر دو در دستیابی به قدرت ملی بالا و کسب جایگاه هژمون مهم و ضروری هستند (Huygens, 2019: 11-12). در ادامه با توجه به تعاریف اشاره شده و برداشت‌های ضمنی از موقعیت هژمونی از سوی صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان، تلاش می‌شود با محوریت هژمونی آمریکا توصیفی از وضعیت نظم موجود و پیچیدگی‌های آینده ارائه شود.

۳. مدل مفهومی سنجش هژمونی

همان گونه که پیشتر اشاره شد، تردیدی وجود ندارد که در دهه‌های گذشته ایالات متحده آمریکا در موقعیت هژمونی و با ایدئولوژی لیبرالیسم و اقتصاد تجارت آزاد بر اکثر کشورهای جهان تأثیرگذار بوده و جهتگیری‌های اصلی قدرت و نظم بین‌المللی را تعیین می‌کرد (Kappel, 2019). با وجود این آنچه که در راستای پاسخ به پرسش اصلی مقاله باید مورد توجه قرار گیرد، بررسی عینی و علمی از موقعیت هژمونیک است. برای این منظور لازم است تا با ابتدای بر چارچوب نظری ارائه شده و با ابتدای بر مختصات هژمون، شاخص‌های قابل سنجش با رویکردی مقایسه‌ای با استناد به آمارها و اسناد معتبر مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد. برای این منظور تلاش می‌شود تا مقایسه شاخص‌ها در دو مبنای مقایسه‌های شامل: مقایسه شاخص مورد نظر در خصوص آمریکا در دوره‌های گذشته و حال و نیز مقایسه شاخص مورد نظر میان آمریکا و دولت‌های رقیب و چالش گر چین و روسیه در دستور کار باشد.

برتری نسبی، اراده ملی و پذیرش بین‌المللی سه متغیر اصلی برگرفته از موقعیت نظری هژمون است که سنجش آن با ابتدای بر تعریف عملیاتی و برخی از شاخص‌های مهم آن مطابق مدل زیر مورد توجه قرار خواهد گرفت. البته باید تصریح کرد که معطوف به متغیرهای سه گانه اشاره شده می‌توان شاخص‌های متعددی را تعیین و

شکل ۳. موقعیت هژمونی و متغیرهای سازنده آن



منبع: نگارنده

مورد سنجش قرار داد، ضمن اینکه نحوه چینش شاخص ها نیز می تواند بواسطه هم مرزی برخی مفاهیم قابل جایجایی باشد. با وجود این، آنچه که از لحاظ روش شناسی و سنجش و ارزیابی حائز اهمیت است، ارتباط میان متغیرها و نیز وزن و اهمیت هر یک از آن ها در نسبت با دیگری است. از این منظر می توان مدل های رابطه ای و علی مختلفی را با ابتدای بر دیدگاه های نظریه پردازان مختلف اعم از رئالیست و لیبرال ترسیم نمود لیکن از آنجاکه که محور بحث در این مقاله ایالات متحده آمریکا است میتوان با ابتدای بر تاریخ سیاست خارجی این کشور و تحولات رویکردی آن مدل فوق را به شکل زیر در یک شمای ارتباطی و علی ترسیم نمود:

شکل ۴. مدل ارتباطی متغیرهای سازنده موقعیت هژمونی در آمریکا



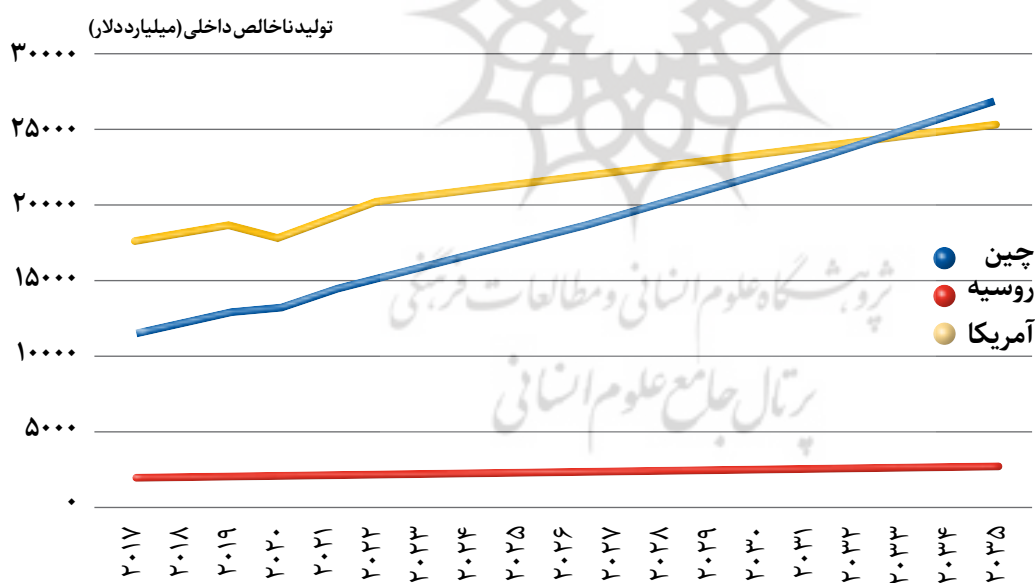
منبع: نگارنده

همچنین برای روایی بیشتر در سنجش و تخمین جایگاه هژمونی باید روند تغییر در شاخص های مورد سنجش را برای کشورهای رقیب آمریکا در یک دوره زمانی از گذشته تا به حال و سپس تخمین آینده مورد توجه قرار داد. در ادامه تلاش می شود با ابتدای بر سه کلان متغیر نظری مذکور و شاخص های قابل سنجش آن، فرضیه افول هژمونی آمریکا در رویکرد مقایسه ای مورد آزمون قرار گیرد.

۴. شاخص های اقتصادی همزمن و نسبت آن با رقبا

در میان شاخص های عملکردی اقتصاد کلان، میزان تولید ناخالص داخلی یکی از مهم ترین شاخص ها است؛ چرا که این شاخص اندازه اقتصاد یک کشور و ظرفیت های تولیدی آن را نشان می دهد. تولید ناخالص داخلی بنا به تعریف، ارزش مجموع کالاها و خدماتی است که طی یک سال در یک کشور تولید می شود. نمودار زیر روند تولید ناخالص داخلی آمریکا را با دو کشور چالشگر روسیه و چین از ۲۰۱۷ مقایسه می کند. نمودار نشان می دهد علاوه بر اینکه فاصله نسبی واقعی چین با آمریکا در شاخص مذکور از سالهای گذشته تا ۲۰۲۲ در حال کاهش است، بلکه تداوم این وضع منجر به برتری چین بر آمریکا در شاخص تولید ناخالص داخلی خواهد شد. البته باید توجه داشت، در تخمین یا برون یابی روند، داده های گذشته تا حال مبنای قرار می گیرد لذا فرض بر این است که اگر همین شرایط تداوم یابد، خروجی آنگونه خواهد بود که نمودار نشان می دهد؛ حال آنکه اصولاً در رویکرد آینده پژوهانه آینده لزوماً ادامه گذشته نیست و لذا پیشران های اثرگذار که بیش از همه ریشه در کنشگری بازیگران اصلی در سیستم دارد، در چگونگی ساخت آینده اثرگذارند.

شکل ۵. نمودار تولید ناخالص داخلی سه کشور

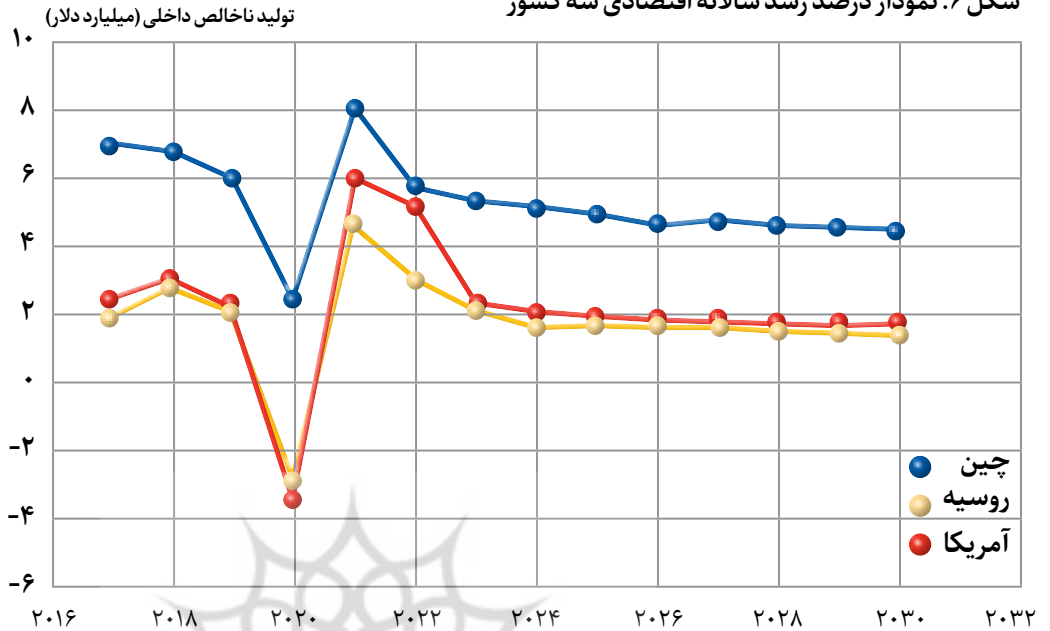


<https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD?locations=US>

یکی از شاخص های تعیین کننده که نشانگر ثبات سیستم اقتصادی یک کشور و روند توسعه یافتگی است، رشد سالانه اقتصادی است. نمودار زیر نشان می دهد که چگونه از چندین سال گذشته تاکنون، کشور چین رشد اقتصادی بالا و البته باثباتی را نسبت به آمریکا ثبت نموده که این روند می تواند با تداوم وضعیت فعلی، تا افق مورد نظر در این مقاله ادامه یابد.



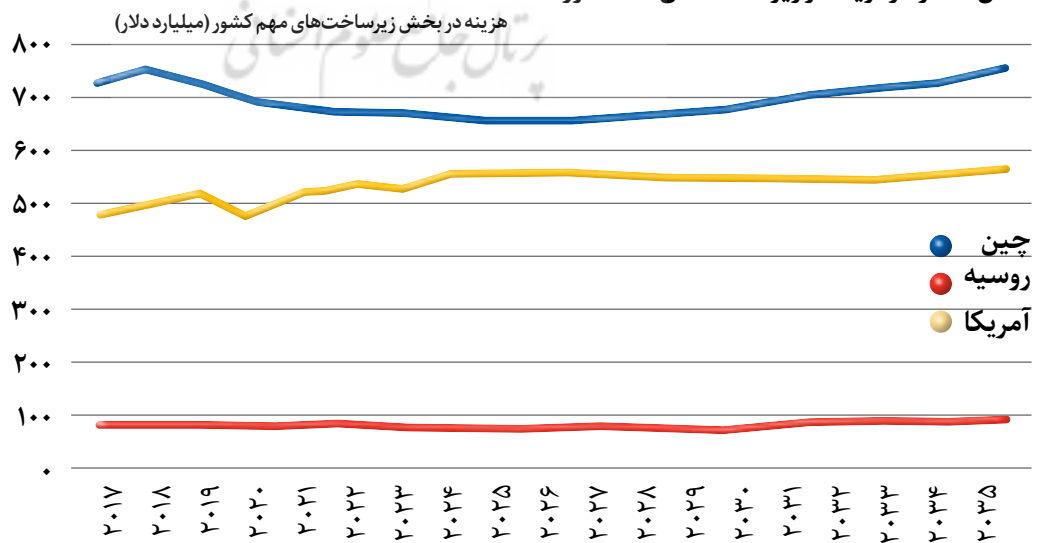
شکل ۶. نمودار درصد رشد سالانه اقتصادی سه کشور



<https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD?locations=US>

از لحاظ هزینه در زیرساخت‌های اساسی کشور نیز چین از سال‌های گذشته برتری قابل توجهی را نسبت به رقیب خود برخوردار بوده است. بدیهی است که این حجم تخصیص بودجه برای زیرساخت‌های کشور با سایر شاخص‌های مدیریت سیاسی و اقتصادی آن کشور و نیز سبک زندگی جامعه، فضای باز یا بسته سیاسی و... ارتباط مستقیم دارد.

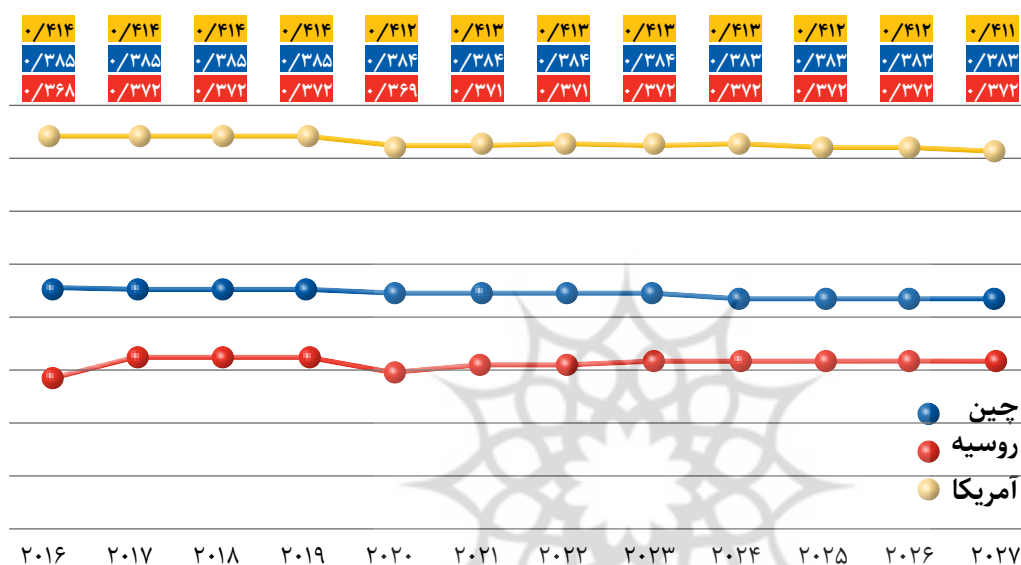
شکل ۷. نمودار هزینه در زیرساخت‌های سه کشور



<https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD?locations=US>

باوجود این، از لحاظ شاخص ضریب جینی که برای نشان دادن چگونگی توزیع درآمد در داخل کشور در طی یک دوره از زمان استفاده می‌شود و بالا بودن آن در یک کشور معمولاً به‌عنوان شاخصی از بالا بودن اختلاف طبقاتی و نابرابری درآمدی در این کشور در نظر گرفته می‌شود؛ نیز وضعیت چین به مراتب از آمریکا مناسب‌تر

شکل ۸. نمودار ضریب جینی سه کشور



<https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD?locations=US>

است. اما اینکه فاصله طبقاتی و نابرابری مورد اشاره چه ارتباطی با موضوع جایگاه‌هژمون و ایفای نقش رهبری جهان توسط آمریکا دارد؛ مستلزم بررسی وضعیت ریسک بی‌ثباتی سیاسی است. در واقع، با فرض رابطه مستقیم میان وضعیت ثبات سیاسی و رویکردهای سیاست خارجی دولت‌های بزرگ، می‌توان انتظار داشت با افزایش فاصله طبقاتی و نابرابری‌های اقتصادی-اجتماعی، اعتراضات داخلی افزایش و به این ترتیب فشار برای تغییر در رویکردهای سیاست خارجی بیشتر شود.

۵. ثبات داخلی آمریکا؛ شاخص شکنندگی

از منظر راهبردی، یکی از مهم‌ترین شاخص‌های سنجش وضعیت اقتصاد، رفتار جامعه است چراکه جامعه و طبقات مختلف آن به صورت مستقیم در مواجهه با سیاست‌ها و شرایط اقتصادی یک کشور اند و نحوه رفتار آن‌ها ذیل شاخص‌های ثبات سیاسی بیش از هر چیز در جوامع سرمایه‌داری به وضعیت اقتصادی وابسته است. برای نمونه در سال‌های اخیر اخبار متعددی از کنش‌های اعتراضی در جامعه آمریکا در مواجهه با رویدادهای نژادپرستانه‌ای نظیر قتل جورج فلویید مشاهده و به صورت فزاینده‌ای شنیده می‌شود. هرچند که با مرور تحلیل‌های ارائه شده و گزارشات مستند تهیه شده توسط رسانه‌ها و خبرگزاری‌ها، برجسته بودن نژادپرستی در توصیف ماهیت اعتراضات مشهود است، لیکن ضمن تصریح بر نژادپرستی نهادینه شده و ریشه‌های عمیق آن در تاریخ آمریکا، به نظر می‌رسد توجه صرف به این بعد نمی‌تواند تصویری درست

از پدیده ارائه کند. ریشه این برجسته‌سازی در بیان ماهیت اعتراضات را باید در سطح تحلیل و تبیین پدیده جستجو کرد. این اشکال، به نادیده گرفتن تمایز و تفاوت لایه‌های تبیینی و به بیانی ساده‌تر، تمایز میان علت و دلیل؛ سطوح و حیث تحلیل و نیز علل دور و نزدیک بر می‌گردد. ریسک بالای بیثباتی که از ابعاد و مصادیق آن، اعتراضات و تظاهرات ضدحکومتی است، نه به علل نزدیک یا شوک‌ها بلکه به دلایل و علل سیاسی و اجتماعی و در سطحی عمیق‌تر به گفتمان‌ها و استعاره‌های ریشه دار بر می‌گردد. بنابراین، اینکه قتل یک جوان سیاه پوست به ناگاه در قالب اعتراضات سراسری بروز می‌یابد، حتماً نشان از بالا بودن ریسک بی‌ثباتی دارد که می‌تواند در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... شکل گرفته و رسوب کرده باشد. از این منظر، به نظر می‌رسد در کنار ریشه‌های عمیق نژادپرستی، وضعیت نامناسب اقتصادی و اجتماعی و بویژه فاصله طبقاتی که البته در نتیجه شیوع کرونا تشدید نیز شده است؛ از وزن و اهمیت بالاتری برخوردار باشد؛ به‌گونه‌ای که برای برآورد آتی وضعیت ثبات سیاسی و چگونگی اعتراضات و سناریوهای آینده آن در درون آمریکا بسیار حائز اهمیت اند.

میان فاصله طبقاتی با تغییرات نسلی درون آمریکا نیز در تحلیل اعتراضات رابطه معناداری وجود دارد. نسل جدید که در حال شکل‌گیری است، کسانی هستند که گرایش‌ها و سلیقه‌های متفاوتی دارند و به شدت تحت تاثیر فضای مجازی اند. اینها کسانی هستند که با رویای آمریکایی آشنا، اما هیچ وقت آن را تجربه نکرده و عملاً با بحران‌ها و جنگ‌ها مواجه شدند. بر این اساس بدنه اجتماعی حامی تغییرات فراتر از خواست سیاه‌پوستان هستند. در واقع ترامپ توانست آرای کسانی را به سبب خود اضافه نماید که در سال‌های دور به دموکرات‌ها رای داده و پس از دلزدگی از دموکرات‌های وال استریت، سال‌های متمادی در انتخابات شرکت نمی‌کردند. بنابراین ریشه اصلی اعتراضات آمریکا، مشکلات اقتصادی ریشه دار است و بحث‌های نژادی صرفاً جرقه‌های بر این انبار باروت است. به بیانی ساده‌تر، امیدی که برای دموکرات‌های وال استریت یا طبقه متوسط در دوره ترامپ شکل گرفت، بار دیگر منجر به ناامیدی شده و آن‌ها را نسبت به زندگی آینده دچار تردید نموده است.

«به‌هر ترتیب، شکاف‌های طبقاتی به شدت در حال افزایش است. شرایط امروز با دهه ۶۰ کاملاً متفاوت است. وضعیت اقتصادی امروز با دهه ۶۰ قابل مقایسه نیست. دهه ۶۰ اختلافات بود، بحث نژادی و جنگ‌های خارجی بود اما رویای آمریکایی همچنان یک عامل اصلی در شکل‌گیری هویت جمعی مردم آمریکا بود.» (khosravi, 2020, p.4)

مفروض بر آنچه که در خصوص ماهیت اعتراضات_ فراتر از صرفاً مسأله نژادپرستی یا یک مسأله سیاسی زودگذر نظیر مبارزات انتخاباتی_ اشاره شد اکنون میتوان در خصوص آینده اعتراضات نیز به‌گونه‌ای متفاوت و همراه با عدم قطعیت تحلیل نمود. البته بعید به نظر می‌رسد که اعتراضاتی با ماهیت صرفاً نژادپرستانه_ حداقل در بازه کوتاه مدت و میان مدت_ در ساختار قدرت آمریکا بتواند دامنه وسیع تری از آنچه که شاهد آن بودیم بیابد و در اشکال عمیق‌تری از بیثباتی سیاسی بروز و ظهور یابد. این درحالی است که تحلیل اعتراضات در ظرف فاصله شدید طبقاتی و بی‌عدالتی، می‌تواند فرضیات یا آینده‌های بدیل قابل توجهی را مطرح نماید که البته بررسی آن در شبکه‌ای از متغیرها و پیش‌ران‌های اثرگذار موضوعیت دارد.

یکی از مهم‌ترین پیش‌شران‌هایی که از زاویه فاصله طبقاتی در ترسیم آینده نزدیک اعتراضات حائز اهمیت است، شکاف عمیق درون حاکمیتی در ایالات متحده است. اغلب اینگونه بود که حکمرانان آمریکایی در مواجهه با تهدیدات و مسأله‌هایی که رابطه مستقیم با منافع و امنیت ملی آن‌ها داشت، اختلاف اساسی نداشتند و ملاحظات حزبی را کمتر در نظر می‌گرفتند، لیکن شاید بتوان تصریح کرد که شکاف درون‌حاکمیتی که از زمان ترامپ به بعد در آمریکا قابل مشاهده است؛ در چند دهه اخیر یا فاقد سابقه است و یا به ندرت بروز کرده است. مبتنی بر این پیش‌شران، اعتراضات داخلی در آینده نزدیک می‌تواند به انتخابات‌های پیش‌رو در آمریکا و نتایج آن گره بخورد. به بیانی دیگر آنچه که در دهه‌های گذشته ذیل شیوه‌های انقلابات رنگین از سوی آمریکایی‌ها علیه بسیاری از کشورها در بزنگاه انتخاباتی مشاهده می‌شد در آینده ممکن است در درون آمریکا نیز مشاهده شود!؛ به‌گونه‌ای که در فضای انتخابات‌های آتی در صورت پیروزی کاندیدای یک حزب، احتمال اینکه طرفداران کاندیداهای رقیب زیر بار نتیجه نروند دور از ذهن نیست و این موضوع می‌تواند با طرح تقلب یا ایجاد محدودیت در برگزاری انتخابات یا محدودیت در شرایط رای‌گیری و نظایر آن از سوی کاندیدای شکست خورده و تحریک‌هوادارن - مشابه آنچه در دوره گذشته و در رقابت میان بایدن و ترامپ مشاهده شد -، به کاتالیزوری برای شعله ور شدن آشوب‌های داخلی و تداوم اعتراضات مبدل شود.

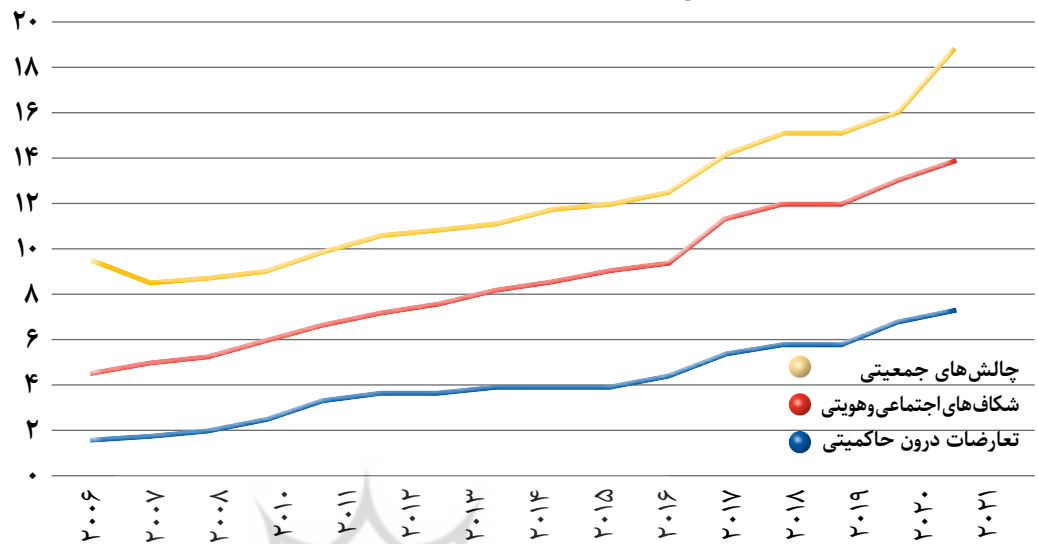
[/https://www.bu.edu/articles/2019/are-we-headed-for-another-civil-war](https://www.bu.edu/articles/2019/are-we-headed-for-another-civil-war)

نکته جالب اینکه شکاف درون حاکمیتی نه صرفاً در تقابل میان دو حزب اصلی جمهوریخواه و دموکرات، بلکه در درون هر یک از دو حزب مذکور نیز در قالب طیف تسری یافته است. والتر راسل مید که از تحلیل‌گران برجسته تاریخ سیاست خارجی آمریکا است فرایند این شکاف درون حزبی را در هر دو حزب آمریکا به صورت زیر تبیین می‌کند.

«اکثریت بزرگی از مردم آمریکا در جریان جنگ سرد، از سیاست‌های برخاسته از نظم بین‌المللی لیبرال بعد از جنگ جهانی دوم حمایت می‌کردند، اما بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بین دو دسته شکاف ایجاد شد. دسته اول، کسانی که پایان جنگ سرد را فرصتی برای گسترش فعالیت‌های جهانی آمریکا می‌دانستند و دسته دیگر اعتقاد داشتند که فروپاشی شوروی فرصتی برای کاهش تعهدات جهانی آمریکا ایجاد کرده است. علیرغم این، نخبگان حوزه سیاست خارجی در هر دو حزب جمهوریخواه و دموکرات از اهداف جاه‌طلبانه به منظور گسترش فعالیت‌های جهانی آمریکا حمایت کردند و به طرز فزاینده‌ای درخواست‌های مردمی برای عقب‌نشینی از اهداف جهانی بیگانه شدند. به عبارتی دیگر، به مدت ۲۵ سال بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، اجماع حاکم بر سیاست خارجی آمریکا روی ایجاد یک نظم جهانی آمریکایی محور شکل گرفت و صداهای مخالف کنار گذاشته شدند، اما در ۲۰۱۶ این موضوع دیگر ممکن نبود. در حزب جمهوریخواه، پیام مخالفت ترامپ با دستگاه حاکم سبب پیروزی او شد و در حزب دموکرات هم کارزار انتخاباتی سناتور «برنی سندرز» از مخالفت با سیاست‌های دستگاه حاکم در مسائل امنیتی و تجاری منتفع شد» (Mead, 2017)

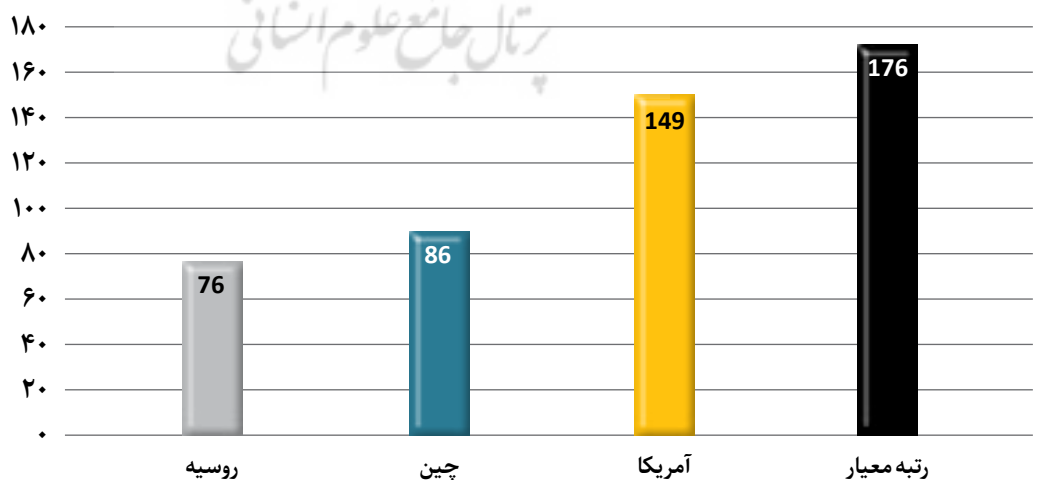


شکل ۹. روند شاخص های شکنندگی دولت آمریکا

منبع: نگارنده بر اساس <https://fragilestatesindex.org>

همان گونه که نمودار فوق نشان می دهد، وضعیت سه شاخص مورد نظر در طول دوره مورد بررسی به تدریج بدتر شده است. این مهم گویای افزایش ریسک بی ثباتی در ایالات متحده است. با ارجاع به شاخص های هژمونی مشخص می شود که افزایش ریسک بی ثباتی یک دولت که خود متأثر از مجموعه ای از متغیرها و پیشرانهاست، حتماً در رویکرد و کارکرد هژمونی در عرصه سیاست خارجی و دامنه کنش های آن مؤثر است. با وجود این باید بر این نکته تصریح کرد که با وجود سقوط رتبه شکنندگی و افزایش ریسک بی ثباتی در آمریکا نسبت به موقعیت آن در دو دهه قبل، وضعیت شکنندگی در نسبت با رقبای چالشگر کماکان در وضعیت به مراتب بهتری است. نمودار زیر رتبه شکنندگی دولت آمریکا را با دورقیب چالشگر آن در ۲۰۲۰ نشان می دهد.

شکل ۱۰. بررسی مقایسه ای رتبه شکنندگی سه کشور (سال ۲۰۲۰)

منبع: نگارنده مقاله بر اساس داده های <https://fragilestatesindex.org>

نمودار فوق گویای وضعیت به مراتب نامناسب تر دولت های چالش گر است. این گزاره برای تخمین آینده نظم

بین الملل و واقعی شدن برآوردها بسیار حائز اهمیت است؛ به گونه ای که میتوان تصریح نمود که اگر افزایش ریسک بیثباتی در آمریکا در افول هژمونی آن تعیین کننده است اما شکنندگی بالای دولت های رقیب امکان تغییر نظم را برخلاف هژمونی آمریکا کاهش می دهد. از طرفی دیگر زمینه را برای کنشگری دولت آمریکا در مهار دولت های رقیب همچنانکه در رویکردهای سال های اخیر بوضوح قابل مشاهده هست، فراهم می سازد!

۶. رتبه قدرت نظامی آمریکا و جایگاه هژمون

در حوزه قدرت نظامی که بدون تردید یکی از کلیدی ترین متغیرهای سنجش جایگاه قدرت دولت ها به حساب می آید، ایالات متحده آمریکا همچون گذشته در جایگاه نخست قرار دارد. مطابق مدل های سنجش قدرت نظامی معطوف به توانمندی که ذیل چند متغیر کمی شامل جمعیت کشور، نیروی نظامی (زمینی، دریایی، هوایی)، وسعت و مختصات جغرافیایی، بودجه نظامی، و لجستیک، به محاسبه ۵۲ شاخص برای هر کشور می پردازد، ایالات متحده با نمره ۰/۴۵۳ در ۲۰۲۲ در صدر کشورهای جهان قرار دارد. البته کشورهای روسیه و چین که در رتبه های بعدی قرار دارند _ هرچند که فاصله بسیار زیادی با آمریکا دارند _ اما روند افزایش قدرت نظامی آن ها نسبت به گذشته به آرامی در حال کم شدن فاصله از آمریکا است. با وجود این، در برخی از متغیرها نظیر بودجه نظامی فاصله قدرت بسیار چشمگیر است. جدول زیر برخی از شاخص های مهم و مؤثر در قدرت نظامی را میان آمریکا با دو کشور چالشگر که در رتبه های بعدی قرار دارند به صورت مقایسه ای در ۲۰۲۲ نشان می دهد (Global Firepower, 2022)

شکل ۱۱. بررسی مقایسه ای توانمندی های نظامی سه قدرت بزرگ، ۲۰۲۰

روسیه	چین	آمریکا	توانمندی نظامی
۱۵۴	۲۵۰/۲۴	۷۷۰	بودجه دفاعی، میلیارد دلار
-۶۱۶	-۵۱۹/۷۶	--	تفاوت با آمریکا، میلیارد دلار
۴۱۷۳	۳۲۵۸	۱۳۲۴۷	کل توانمندی نیروی هوایی (انواع هواپیماها و...)
-۹۰۷۴	-۹۹۶۲	--	تفاوت با آمریکا
۱۴۲,۳۲۰,۷۹۰	۱,۳۹۷,۸۹۷,۷۲۰	۳۳۴,۹۹۸,۳۹۸	جمعیت، نفر
-۱۹۲,۶۷۷,۶۰۸	۱,۰۶۲,۸۹۹,۳۲۲	--	تفاوت با آمریکا، نفر
۰,۸۵	۲	۱,۳۹	پرسنل نظامی، میلیون نفر
-۰,۵۴	-۰,۶۱	--	تفاوت با آمریکا، میلیون نفر
۱۲۱۸	۵۰۷	۱۳۵۱۳	زیرساخت های لجستیکی (فرودگاه)
-۱۲۲۹۵	-۱۳۰۰۶	--	تفاوت با آمریکا
۱۰,۷۶	۳,۷۷۵	۱۱	تولید روزانه نفت، میلیون بشکه
-۰,۲۴	-۷,۲۲۵	--	تفاوت با آمریکا، میلیون بشکه
۱۷,۰۹۸,۲۴۲	۹,۵۹۶,۹۶۱	۹,۸۲۶,۶۷۵	وسعت سرزمین، کیلومتر مربع
+۷,۲۷۱,۵۶۷	-۲۲۹,۷۱۴	--	تفاوت با آمریکا

همان گونه که جدول فوق نشان می‌دهد، فارغ از فاصله چشمگیر بودجه نظامی سالانه آمریکا با دو کشور رقیب، برتری اصلی ایالات متحده معطوف به فناوری نظامی و هوافضا است که بویژه در حوزه نبردهای هوایی و انواع هواپیماها خود را نشان می‌دهد، این در حالی است که حسب شاخص‌های معطوف به نبردهای زمینی و کلاسیک، دو دولت روسیه و چین از برتری قابل توجهی برخوردارند. البته در توانمندی اتمی و تعداد کلاهک‌های هسته‌ای نیز روسیه و آمریکا با فاصله کم در رتبه اول و دوم و سپس چین با فاصله زیاد قرار دارد. از این منظر می‌توان گفت که در صورتیکه مقصود از مقایسه قدرت نظامی معطوف به نبردهای کلاسیک باشد، دولت ایالات متحده بواسطه برخورداری از توانمندی‌های هوایی و نیز در اختیار داشتن پایگاه‌های متعدد منطقه‌ای _ به صورت منفرد یا در قالب ناتو_ برتری قابل ملاحظه‌ای بر رقبای خود دارد، اما با ورود مباحث بازدارندگی شبکه‌ای و هسته‌ای و بویژه توازن نسبی قدرت هسته‌ای میان آمریکا با روسیه عملاً محاسبه برتری نظامی حداقل در نبردهای فیمابین بسیار پیچیده خواهد بود. از طرفی دیگر، چنانچه بازیگری استراتژیک دولت‌های رقیب در مناطق نفوذ شدت یابد نیز اعتبار قدرت نظامی آمریکا برای ایفای نقش هژمونیک کاهش چشمگیری خواهد یافت که از نمودهای برجسته آن می‌توان به بحران سوریه و جنگ اوکراین اشاره کرد.

۱-۶. رتبه قدرت نرم آمریکا و جایگاه هژمون

همچنان که نظریه پردازان قدرت نرم تصریح می‌کنند، موفقیت و پیشبرد اهداف یک کشور در عرصه بین‌المللی یا اجرای مؤثر سیاست خارجی بیش از هر زمان دیگری به توانایی جذب، ایجاد و بسیج شبکه‌های بازیگران برای کار مشترک یا همان توانایی دستیابی به اهداف از طریق جذب و متقاعدسازی بستگی دارد. مبتنی بر این دیدگاه کشورهایی که توانایی انجام این کار را دارند، محرک تغییرات و شکل‌دهی رویدادهای جهانی در آینده خواهند بود. آنچه که پیشتر در ذیل مفهوم هژمونی در الگوواره قاعده محور اشاره شد نیز بیش از همه معطوف به مفهوم قدرت نرم و شاخص‌های آن است؛ به بیانی دیگر آنچه که به بهترین شکل مفهوم هژمونی را از سایر مفاهیم نظم سلسله مراتبی متمایز می‌کند برخورداری هژمون از شاخص‌های قدرت نرم است.

نظرسنجی‌های انجام شده از سوی مراکز معتبر سنجش قدرت نرم کشورها نشان می‌دهد که از لحاظ افکار عمومی جهان قدرت نرم آمریکا نظیر پذیرش بین‌المللی که از شقوق قدرت نرم هژمون به حساب می‌آید، نیز نسبت به گذشته که از جایگاه نخست برخوردار بوده، چند پله سقوط و بطور میانگین در رتبه پانزدهم قرار گرفته است (Portland, 2019).

علاوه بر نظرسنجی، در حوزه شاخص‌های عینی قدرت نرم که از اعتبار بالاتری در رتبه‌بندی کشورها برخوردار است نیز جایگاه آمریکا در مجموع شاخصها نسبت به چند سال قبل رو به افول بوده است. نمودار زیر ۶ شاخص اصلی سازنده قدرت نرم کشورها را که به صورت عینی قابل سنجش است، نشان می‌دهد:

شکل ۱۲. شاخص های قدرت نرم در مدل سنجنش



بر اساس یافته‌های مرکز پرتلند، جایگاه قدرت نرم آمریکا از ۲۰۱۶ که در رتبه نخست قرار داشت در ۲۰۱۹ به جایگاه پنجم در میان ۳۰ کشور برتر جهان سقوط کرده است. البته نکته حائز اهمیت است که باید به آن توجه داشت اینکه در این شاخص‌ها فاصله میان دولت‌های رقیب و چالش گر چین و روسیه با آمریکا بسیار زیاد است بگونه‌ای که چین در رتبه ۲۷ و روسیه در رتبه ۳۰ قرار دارد. از این منظر باید تصریح نمود که افول همزمنی در حوزه شاخص‌های قدرت نرم بیش از همه در مقایسه با جایگاه قبلی دولت همزمن و نه در مقایسه با جایگاه رقبای چالشگر آن مدنظر است. جدول زیر رتبه قدرت نرم آمریکا را ذیل ۶ شاخص عینی و نیز رتبه نظرسنجی بین‌المللی نشان می‌دهد (Portland, 2019).

شکل ۱۳. بررسی مقایسه‌ای رتبه آمریکا در شاخص‌های قدرت نرم

شاخص‌های قدرت نرم	آموزش	فرهنگ	فناوی دیجیتال	فعالیت بین‌المللی	حکمرانی	مدل اقتصادی	نظرسنجی
رتبه آمریکا در بین ۱۷۶ کشور	۱	۱	۱	۴	۲۱	۵	۱۳

منبع: نگارنده مقاله بر اساس داده‌های Portland, 2019

مبتنی بر این یافته‌ها، ایالات متحده همچنان در زمینه فرهنگ، آموزش و دیجیتال پیشتاز جهان است. فرهنگ عمومی، سبک زندگی و تولیدات فرهنگی آمریکایی بیش از کشورهای دیگر در سطح جهانی فراگیر است و بعید است که به این زودی‌ها تغییر کند. ایالات متحده با تعداد دانشگاه‌های برتر از هر کشور دیگری در جهان، میزبان دانشجویان بین‌المللی بیشتری نسبت به دو کشور بعدی (بریتانیا و استرالیا) است.



و به‌عنوانخانه سیلیکون ولی^۱ و برخی از بزرگ‌ترین شرکت‌های فناوری در جهان - اپل، گوگل، فیس بوک، مایکروسافت - در نوآوری مبتنی بر فناوری و همچنین دیپلماسی دیجیتال پیشتاز است. با وجود این، آنچه که بیش از همه در سقوط جایگاه ایالات متحده به رتبه پنجم نقش ایفا کرده است مربوط به دو شاخص مدل اقتصادی و شاخص حکمرانی است که منعکس‌کننده ضربه به قدرت نرم آمریکا در نتیجه رویکردها و سیاست‌های این دولت است. اگر به مطالب اشاره شده در بخش مربوط به ثبات داخلی در آمریکا برگردیم، نکته‌ای که جالب به نظر می‌رسد تطابق شاخص عدم انسجام درون حاکمیتی ذیل شاخص‌های دولت شکننده با شاخص حکمرانی ذیل شاخص‌های قدرت نرم است که از جهتی در یک بسته معنایی قرار می‌گیرند. این نکته نشان می‌دهد که کاهش جایگاه قدرت نرم آمریکا که تجلی معنای هژمون در برداشت انفی-سازه انگاری قاعده محور- از نظم بین‌المللی است عمیقاً به شیوه حکمرانی و نظام سیاسی آمریکا گره خورده است و از آنجاکه تغییر نظام سیاسی به راحتی ممکن نیست و حتماً تعارضات درون حاکمیتی را تشدید می‌کند، در نتیجه چشم انداز روشنی برای احیای جایگاه هژمونی آمریکا انتظار نمی‌رود! در کنار این شاخص‌ها، می‌توان به رویدادها و حوادث مختلفی در عرصه بین‌المللی در یک دهه اخیر اشاره نمود که مبتنی بر انتظارات رایج از جایگاه هژمونی، تطابق با کنش‌های ایالات متحده ندارد. از جمله برجسته‌ترین این حوادث میتوان به خروج آمریکا از پیمانهای بین‌المللی نظیر موافقتنامه‌های آب و هوایی، خروج ترامپ از برجام، بحران سوریه، خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان و واگذاری قدرت به طالبان اشاره نمود که در هیچ شکلی از ایفای نقش هژمونی اعم از یکجانبه‌گر یا چندجانبه‌گر قابل تفسیر و تطبیق نیست.

۷. نتیجه

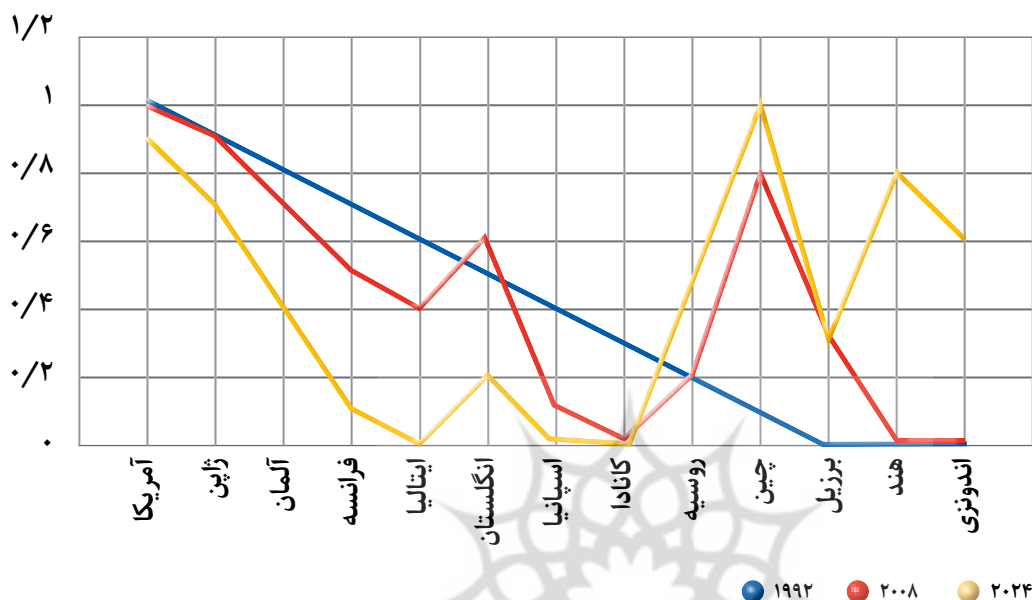
برآوردهای حاصل از داده‌های معتبر موجود در بعد اقتصادی قدرت، و نیز دیدگاه‌های مطرح شده از سوی اکثر نظریه‌پردازان و محققین اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تقریباً با احتمال بالایی جایگاه نخست چین در جهان آینده را در شاخص نرخ رشد اقتصادی و تولید ناخالص داخلی اجتناب ناپذیر نشان می‌دهد. نکته مهمتری که افرادی نظیر تیلور دوردن با ابتنای بر شاخص تولید ناخالص داخلی به آن اشاره می‌کنند همزمانی کسب رتبه نخست چین در اقتصاد جهانی در ۲۰۲۴ میلادی، با ارتقای جایگاه چند کشور دیگر آسیایی است که نشانگر تحول قاره‌ای^۲ از آمریکا و غرب به سمت شرق است؛ به‌گونه‌ای که به استثنای آمریکا که تا ۲۰۲۴ به جایگاه دوم اقتصاد جهانی تنزل می‌کند، هند، ژاپن، اندونزی در مجموع ۵ قدرت نخست اقتصاد جهانی خواهند بود که جملگی آسیایی و شرقی‌اند (Katharina 2020) نمودار زیر این وضعیت و روند آنرا تا ۲۰۲۴ نشان می‌دهد:

همان گونه که نمودار نشان می‌دهد، کشورهایی که در ۱۹۹۲ یا در فهرست ۱۰ کشور نخست از لحاظ تولید

1. Silicon Valley

2. Continental Shift

شکل ۱۴. نمودار بزرگ‌ترین قدرت‌های اقتصادی دنیا از لحاظ شاخص تولید ناخالص داخلی در سه دوره زمانی ۱۹۹۲، ۲۰۰۸ و برآورد روند آن در ۲۰۲۴



<https://www.imf.org/en/Publications/SPROLLs/world-economic-outlook-databases>

ناخالص داخلی حضور نداشتند و یا در رتبه‌های پایین دهک قرار داشتند، مطابق روند رشد اقتصادی تا ۲۰۲۴ در رده بالای دهک و همراستا با برخی از قدرت‌های برتر امروز قرار خواهند گرفت؛ به‌گونه‌ای که تفوق بلامنازع اقتصاد غربی بر جهان مطابق قبل وجود ندارد و انتظار می‌رود که نظم بین‌المللی حداقل از منظر شاخص اقتصادی یک نظم دو قطبی در پهنه شرق و غرب باشد. با وجود این باید توجه داشت که در تخمین یا روش‌شناسی برون‌یابی روند، داده‌ها و تحلیل‌های گذشته تا حال مبنای تحلیل آینده قرار می‌گیرد لذا فرض بر این است که اگر همین شرایط تداوم یابد، خروجی آنگونه خواهد بود که نمودارها نشان می‌دهد؛ حال آنکه اصولاً در سیستم‌های پیچیده بواسطه اقتضائات روابط شبکه‌ای و درهم‌تنیدگی موضوعات آینده لزوماً ادامه گذشته نیست و لذا پیش‌بینی‌های اثرگذار که بیش از همه ریشه در کنشگری بازیگران اصلی در سیستم دارد، در چگونگی ساخت آینده اثرگذارند. بر این اساس، ضمن صحت گذاشتن بر روند رشد اقتصادی چین و خیز آن به سمت پیش‌افتادن از اقتصاد آمریکا مطابق نمودارها و برآوردها، باید بر این نکته تصریح نمود که برآورد آتی مطابق برون‌یابی روند، حداکثر می‌تواند به ظرفیت و امکان‌پذیری آن روند و نه تحقق‌پذیری قطعی و حتی احتمال وقوع بالای آن اشاره نماید. این تلقی که چون نمودارها موید چنین خیزشی است پس برتری چین در موعد مشخص شده مطابق با روند پژوهی، محقق است با واقعیات نظام بین‌الملل و منطق قدرت و پیچیدگی روابط بین‌الملل سازگاری چندانی ندارد.

با وجود این، می‌توان با نگاه واقع‌بینانه برپایه اطلاعات و داده‌های قابل اتکا بر این نکته تصریح نمود که اگرچه ایالات متحده مبتنی بر برخی شاخص‌های هژمونی بویژه در ابعاد اقتصادی، نظامی و تکنولوژیکی



از برتری نسبی قابل ملاحظه‌ای از رقبا برخوردار بوده و کماکان قابلیت‌های هژمون را دارد اما جایگاه هژمونی آن قطعاً نسبت به گذشته در مسیر افول است. با این حال روندهای کنونی و چشم اندازهای ترسیم شده برای سال‌ها و دهه‌های آتی بیانگر ابهامات و عدم قطعیت‌های متعددی در خصوص نظم بین‌المللی است. روندها و شاخص‌های کلانی که در قالب مفاهیم و متغیرهایی مانند ظرفیتهای قدرت بازیگران، نهادها و نهادسازی‌های بین‌المللی و اقتدار و مشروعیت جهانی هر یک از قدرت‌های بزرگ قابل بررسی است و از تصاعد چالش‌ها و بحران‌های پیشروی آمریکا و رقباي چالشگر او در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی و احتمال ارتقای تدریجی قدرت و اثرگذاری تدریجی قدرت‌های رقیب آمریکاهمانند چین در سطح جهانی خبر می‌دهد.

در یک نگاه کلان و بررسی اولیه میتوان اشاره کرد که ارایه برآورد و تصویری شفاف و همراه با اطمینان نسبی در خصوص آینده نظم بین‌المللی برپایه نظریات موجود بسیار دشوار بوده و همین امر ناظران را نسبت به دوری از نگاه خطی و یکجانبه و تأکید بر نگرش‌های شبکه‌ای و غیرخطی در قالب تحلیل سناریو ترغیب می‌کند. عدم قطعیت‌های پیشرو ریشه در رویدادها و روندهای کلان بین‌المللی در عرصه‌های مختلف نظامی- امنیتی، تجاری- اقتصادی و سیاسی و همچنین رویکرد و کنش‌های آتی قدرت‌های بزرگ مانند آمریکا، چین، روسیه و کشورهای اروپایی داشته و شناسایی آن‌ها نیازمند تلاش‌های تحقیقاتی و همچنین بهره‌گیری از نظرات خبرگان است. با وجود این، شاخص‌های مورد سنجش مبتنی بر مدل ارائه شده در این مقاله مؤید افول قطعی هژمونی آمریکا نسبت به گذشته است؛ اما آیا این افول به معنای پایان هژمونی و شکل‌گیری نظم‌های جدید خواهد شد یا خیر به پیشران‌های متعددی مرتبط است. ایالات متحده آمریکا می‌تواند با کنش‌های هوشمندانه، به احیای مجدد جایگاه خود در موقعیت پیشین هژمونی بازگردد؛ مسأله‌ای است که نمی‌شود با قطعیت درباره آن قضاوت کرد. از این منظر باید مراقب بود تا تصویری که اکنون برپایه افول هژمونی آمریکا و دوره گذار با ابتدای بر داده‌های واقعی شکل گرفته است، قطعی محسوب نشود چراکه ممکن است تصویر آینده لزوماً با واقعیت امروز تطبیق نکند! فهم این مهم می‌تواند سهم بیشتری را برای کشورهایی نظیر جمهوری اسلامی ایران در شکل‌دهی و بهره‌مندی از نظم آتی بین‌المللی به ارمغان آورد.

بیانیه نبود تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که تعارض منافع وجود ندارد؛ و تمام مسائل اخلاق در پژوهش را که شامل پرهیز از دزدی ادبی، انتشار و یا ارسال بیش از یک بار مقاله، تکرار پژوهش دیگران، داده‌سازی یا جعل داده‌ها، منبع‌سازی و جعل منابع، رضایت ناآگاهانه سوژه یا پژوهش‌شونده، سوء رفتار و غیره، به‌طور کامل رعایت کرده‌اند.



Reference

1. Buchholz, K. (2020) "Continental Shift: The World's Biggest Economies Over Time," (statista.com). Available at: <https://www.statista.com/chart/22256/biggest-economies-in-the-world-timeline/>
2. Fragile States Index. (2020) "Measuring Fragility Risk and Vulnerability in 179 Countries," Powered by Fund for Peace. (fragilestatesindex.org). Available at: <https://fragilestatesindex.org/excel/2020>. (Accessed 2 November 2022).
3. Gilpin, R. (1987) *The Political Economy of International Relation*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
4. Global Firepower. (2022) *World Military Strength Rankings*. Available at: <https://www.globalfirepower.com> (Accessed 18 November 2022).
5. Haass, Richard N. (2013) *Foreign Policy Begins at Home: The Case for Putting America's House in Order*. New York: Basic Books.
6. Huygens, A. D. (2017) *American Decline and Changing Global Hegemony*, MA Theses, Department of Political Science, Iowa State University, Ames, Iowa. <DOI:10.31274/etd-180810-5777>. Available at: <https://dr.lib.iastate.edu/entities/publication/2ed41c83-94bd-4fed-ac4e-3b171b014756> (Accessed 2 April 2019).
7. IMF. (2022) *World Economic Outlook Database*. (imf.org). Available at: <https://www.imf.org/en/Publications/WEO/weo-database/2022/April/weo-report?>(Accessed 30 April 2022).
8. Jackson, R. H. (1987, Autumn) "Quasi State, Dual Regimes, and Neoclassical Theory: International Jurisprudence and the Third World," *International Organization* 41, 4: 519-549. Available at: <https://www.cambridge.org/core/journals/international-organization/article/quasistates-dual-regimes-and-neoclassical-theory-international-jurisprudence-and-the-third-world/95DFB31710F6512458B367823C560BC1> (Accessed 8 November 2022).
9. Karami, J. (2006). *Hegemony in International Politics; Conceptual Framework, Historical experience & its Future*, *Political Science Research Journal*, 3(3). Available at: <http://ensani.ir/file/download/article/20101122203517-19.pdf>. (in Persian)
10. Kappel, R. (2015, June) "Global Power Shifts and Challenges for the Global Order," in *IMVF Policy Paper 2: 77-87*. Available at: <https://www.researchgate.net/profile/R-Kappel/publication/279287367> (Accessed on 4 April 2019).
11. Khosravi, A. (202). *A Forward looking Analysis of Domestic Protests in the US*, *Monthly Future Studies Magazin*, Tehran: ofogh institute (in Persian)
12. Kindelberger, C.P. (1986) *The World in Depression 1929-1939*. Berkeley and Los Angeles, CA: University of California Press.
13. Krasner, S. D. (1985) *Structural Conflict*. Berkeley and Los Angeles, CA: University of



California Press.

14. Mead, Walter Russell. (2017, July 21) "What Truman Can Teach Trump," The Wall Street Journal. Available at: <https://www.wsj.com/articles/what-truman-can-teach-trump-1500661673> (Accessed on 4 April 2019).
15. Onuf, N., & Frank K. (1989, June) "Anarchy, Authority, Rule," International Studies Quarterly 33, 2: 149-173. Available at: <http://www.jstor.org/stable/2600535> (Accessed 2 April 2019).
16. Portland Communications. (2019) The Soft Power 30. Available at: https://portland-communications.com/pdf/The-Soft-Power_30.pdf/2020 (Accessed 18 November 2022).
17. Tellis, A. J. (2015) "Overview: Assessing National Power in Asia," Strategic Asia 2015-16: Foundations of National Power in the Asia-Pacific 1-21. Available at: https://carnegieendowment.org/files/SA1516_Overview_Tellis.pdf (Accessed 12 June 2022).
18. The Soft Power 30. (2020) Global Soft Power Index: A Global Ranking of Soft Power. Available at: <https://softpower30.com/country/united-states2-2020> (Accessed 18 November 2022).
19. The White House. (2015) US National Security Strategy. Available at: https://obamawhitehouse.archives.gov/sites/default/files/docs/2015_national_security_strategy_2.pdf (Accessed 18 November 2022).
20. The White House. (2017) US National Security Strategy. Available at: <https://trumpwhitehouse.archives.gov/wp-content/uploads/2017/12/NSS-Final-12-18-2017-0905.pdf> (Accessed 18 November 2022).
21. World Bank. (2022) The World Bank data: Countries and Economies. Available at: <https://data.worldbank.org/country/china?view=chart> (Accessed 2 November 2022).
22. Wallenstein, I. (1984) The Politics of the World Economy: The States, the Movements and the Civilisations. Cambridge, UK: Cambridge U

COPYRIGHTS

©2025 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

